

اسرار و معارف حج



سرّی از اسرار حج

علی گودرزی

در متون اولیهٔ دینی؛ یعنی آیات و روایات، گاه صریح و گاه به صورت اشاره، به اسرار عبادات پرداخته شده. بر این اساس، دانشمندان مسلمان، با الهام از آن‌ها، یکی از مهمترین موضوعات پژوهش و تحقیقات خود را «بررسی اسرار عبادات» قرار داده‌اند. یکی از کسانی که به این موضوع پرداخته، حکیم قاننی است.

میرزا ابو جعفر کافی بن محتشم بن عبد الملک بن محمد بن نظام الدین قاننی درُخچی، فیلسوف خراسانی، از فلاسفهٔ عصر صفوی در قرن یازدهم هجری قمری است. او از شاگردان میرفندرسکی (متوفای ۱۰۵۰ق.) و معاصر شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۰۳۳ق.) است و ی دارای ۹ اثر و تألیف است؛ از جمله، مجموعه شعری دارد به نام «خردنامه» و مهمترین اثرش «التسهیل» است. و نیز رساله‌ای دارد به نام «اسرار العباد» که دربارهٔ حقیقت نماز، احکام و... نوشته و آن را در پنج فصل سامان داده است.^۱

بخشی از فصل پنجم آن، در «اسرار حج» نوشته شده، که این نوشتار، ترجمه و شرحی از آن است. امید که اهل معرفت را مفید افتد!^۱

سرّی از اسرار حج

میقات

مجله‌نامه فرهنگی و علمی
میهن‌ساز

۵



سه نکته، به عنوان پیش نیاز بحث:

۱. سر اسرار:

در عالم، اهل معرفت را دو قسم نموده‌اند؛ یکی عالم علوی و عالم غیب و ملکوت، و دیگری عالم ملک و شهادت، و عالم ملک و شهادت را نردبان ترقی برای صعود به عالم ملکوت دانسته‌اند و پیمودن راه راست و صراط مستقیم عبادت، از همین ترقی و صعود می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به «دین» می‌کنند و گاهی به «منزل هدایت» تعبیر می‌شود و اگر میان این دو عالم، پیوستگی و مناسبت نباشد، ترقی از یکی به دیگری امکان پذیر نیست و از این جهت چیزی در این عالم نیست مگر این که نمونه و مثالی از آن عالم است.^۲

و از جمله «ارواح»، چون از عالم غیب و ملکوت‌اند، به نوعی تنزل از آن عالم نموده‌اند و به این عالم در آمده‌اند و این عالم برای آنان تنگ و کوچک است و گفته‌اند ظاهر این است که «ارواح» با این که از عالم مجرد «و سعه» و «انبساط» و «انکشاف» و عدم «غیبوتند» و عاری از انفعالات و تأثرات و آلام، و به قرب حق نایل و فعال مایشاء و خلاق ما یزید‌اند، در دنیا که به اصداد این‌ها مبتلایند، «غریب»‌اند و در بدن‌ها که غشاء تنگی و ضیق و حجاب است زندانی خواهند بود.^۳

و «احکام» نیز چون ارواح، تنزل از عالم بالا است و عبادات و از جمله «حج»، چون دیگر موجودات و پدیده‌ها، از خزائن غیب الهی نازل شده است؛ چنانکه فرموده است: «وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ». ^۴ هر چه هست خزائن آن نزد ما است و همانند سایر موجودات، به واقعیت‌های تنزل یافته از مخازن «غیب» متکی است. پس کسی که این امور

عبادی را بشناسد و به آن‌ها عمل کند، به ریشه آن‌ها، که همان مخزن غیب است، می‌رسد.^۵ و حتی در مورد الفاظ چنین تنزلی گفته‌اند که «الفاظ» تنزل وجودی معانی عالم ملکوت‌اند و گفته شده مردم در خواندن قرآن و ادعیه دو گونه‌اند؛ یکی آن کس که حقایق را از راه الفاظ می‌نگرد، چه بسا از بسیاری الفاظ بسیاری معانی را توهم می‌کند و دیگری آن که حقایق برایش آشکار و روشن شده است، معانی را اصل و الفاظ را تابع قرار می‌دهد.

بنابراین، «حج» عبادتی مرکب از فعل و قول و حرکت و وقوف و انفاق و پر از راز و رمز است و از چنان اهمیتی برخوردار است که فروع دین محسوب می‌شود و طبق آیه کریمه: ﴿وَلِلَّهِ عَلِي النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اِلَهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ﴾^۶ ترک حج نوعی کفر تلقی می‌گردد.

و لذا فهم و درک عمیق چنین عبادت بزرگی، بسته به شناخت درست این تنزل از عالم بالا است و تا رموز و اشارات آن معلوم نگردد، حقیقت آن روشن نمی‌شود و با توجه به آن چه گفته شد، فهم و درک آن دسته از روایات روشن می‌شود که گفته‌اند: کعبه، در موازی بیت المعمور، در عرش قرار دارد و کعبه تمثیلی از عرش است که فرشتگان بر محورش می‌گردند و درموازات آن ساخته شده است.^۷ و طواف خانه خدا در زمین تشابهی با آن دارد. همچنانکه درعالم قدس و ملکوت، فرشتگان بر محور عرش در گردش‌اند، آدمیان نیز در زمین بر گرد کعبه می‌چرخند.

نا گفته نماند، این گونه سرها و رازها، خود سر رازی است که جز از زبان پیامبر اعظم ﷺ و

امامان معصوم علیهم السلام نمی‌توان شنید که آنان سرّ الله و مستودع علم الهی‌اند و گرنه ترهات صوفیه و اقوال باطنیه را وزن و بهایی نیست و راه به جایی نمی‌برد.

۲. سلوک از کالبد اعمال والفاظ به‌رُفای معانی

تعالیم دین برای سیر انسان در جهت تعالی و رسیدن او به عالم برین است؛ چنانکه خداوند فرمود: **﴿وَالِیَّ اللَّهُ تَرْجَعُ الْأُمُورُ﴾**، **﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾**^{۱۰} باید گفت زندگی بشر در دنیا جز کوششی در جهت «شدن» و «صیوروت» به سوی «الله» نیست؛ **﴿أَلَا إِلَیَّ اللَّهُ تَصِیْرُ الْأُمُورِ﴾**^{۱۱} و حیات انسان جز تکاپویی در مسیر به فعلیت در آوردن امور بالقوه نیست و این همان «صیوروت» است که در سیر و سفر ظاهر و باطن حاصل می‌شود.

سفر دو گونه است؛ یکی به «تن»، که جابه‌جایی تن است و انتقال از مکانی به مکانی، و دیگر، سفر به «دل» است، و آن از صفتی به صفت دیگر در آمدن است^{۱۲} و این سفر در باطن؛ یعنی حرکت از خود «فروتر» به خود «برتر»، و انتقال از «بودن» به «شدن» و

از وجود نازل و ضعیف به وجودی برتر و قوی رسیدن و به تعبیری، از وجود بالقوه به وجود بالفعل و عالی رسیدن.

البته سفر به دل که باید از صفتی به صفت دیگر در آید، اگر با سفر تن همراه و هم زمان شود، سریعتر و بهتر انجام می‌پذیرد و بیشتر نافذ است؛ زیرا ظاهر که با باطن هماهنگ گردد، سازگاری بیشتر و تأثیر پذیری افزونتر شود؛ هم‌چنان که مسافر گام به گام و به تدریج، به مقصد نزدیک می‌شود، نه به یکباره، دل نیز از صفتی بریدن و به صفتی رسیدن را به تدریج حاصل می‌کند نه دفعی و به یکباره.

اهل سلوک گفته‌اند: انتقال از ضد به ضد، به یک‌باره در نهایت دشواری است. بنابراین، باید انتقال از خلق بد به خلق نیک، به تدریج باشد تا آسان شود.^{۱۳}

و از میان عبادات، حج تنها عبادتی است که در آن، سلوک ظاهر با سلوک باطن در آمیخته شده و مقدمات و اعمال و مناسک آن دارای اسرار است و می‌توان آن را عبادت ایماء و اشاره نامید. البته کسانی که از زمرة: **﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾**^{۱۴}؛ «آنان

سفر دو گونه است؛ یکی به «تن»، که جابه‌جایی تن است و انتقال از مکانی به مکانی، و دیگر، سفر به «دل» است، و آن از صفتی به صفت دیگر در آمدن است و این سفر در باطن؛ یعنی حرکت از خود «فروتر» به خود «برتر»، و انتقال از «بودن» به «شدن» و از وجود نازل و ضعیف به وجودی برتر و قوی رسیدن



فراتر از ظواهر آن‌ها؛ از جمله «حج»، که هم دارای پوسته و ظاهر است هم دارای باطن و هم سلوک ظاهری را دارد و هم سلوک باطنی را. هم چنان که عرفا برای تهذیب نفس و تذکیه آن، سلوک ظاهری را سفارش می‌کنند که از طریق تمرین و تکرار آداب و رسوم، به اخلاق حسن دست یابند و به حقایق برسند و کم‌کم از پوستهٔ رویین عبادت به مغز زیرین و محتوای آن برسند، سفر حج نیز گویی آداب و رسمی است که سالک از راه گذر از این مراسم و عبادات و مناسک، به نوعی درک واقعی از حقایق معنوی

ظاهر زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت بی‌خبراند» به همان ظواهر عبادت بسنده می‌کنند و طبق گفتار قرآن، خواستهٔ آنان بیش از این نیست که بگویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»^{۱۵} برخی از مردم می‌گویند: «ای پروردگار ما! ما را در دنیا چیزی بخش و اینان را در آخرت نصیبی نیست» لیکن دستهٔ دیگر از مردم که باور دارند قرآن ظاهری دارد و باطنی، و هفت «باطن» بلکه هفتاد باطن دارد و «ذی بطون» است، پس باید عباداتی را که بیان نموده، دارای رازهایی باشد



گفته‌اند: از عبرت‌های حج آن است که این سفر از وجهی بر مثال سفر آخرت است که در این سفر مقصد خانه است و در آن سفر خداوند خانه و در یکی فراخوانی بر «حج البیت» است و در دیگری فراخوانی برای دیدار با حق

نایل می‌شود و در اثر تکرار و تمرین مناسک از ظاهر اعمال به باطن و اسرار راه پیدا می‌کند. لذا تفکر در راز تمثیل‌ها و طریق استفاده از آن‌ها و چگونگی ضبط ارواح معانی در کالبد مثال‌ها، و وجه تناسب میان آن‌ها و چگونگی موازنه میان «عالم ظاهر و شهادت»، که طبیعت مثال‌ها از آن نشأت گرفته و «عالم ملکوت»، که ارواح معانی از آن جا فرود آمده، از مهمترین مباحث ارزشمند رازگشایی حج نزد اهل معرفت است و تفکر در آن موجب فضیلت و سبقت و پیشی گرفتن از دیگران در این مسابقه است؛ هم‌چنانکه نبی اعظم ﷺ در سفارش به علی علیه السلام برای پیروزی در این مسابقه، همین معنی را سفارش کرده و بوعلی سینا آن را چنین گزارش می‌کند:

و برای این بود که شریفترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسل با مرکز دایره حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «يَا عَلِيُّ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ مُقَرَّبُونَ إِلَيَّ خَالَفَهُمْ بِأَنْوَاعِ الرِّبِّ، تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ تَسْبِقَهُمْ» و این چنین خطاب جز با چند بزرگی راست نیامدی که اندر میان خلق همچنان بود که معقول

در میان محسوس گفت: ای علی، چون مردمان اندر کثرت عبادت رنج برند، تو اندر ادراک معقول رنج بر تا بر همه سبقت گیری.^{۱۶}

۳. کدامین حج دارای سرّ است؟

حج را دو قسم شمرده‌اند: «حج عوام» و «حج خواص». حج عوام، قصد «کوی» دوست است و حج خواص قصد «روی» دوست، آن، رفتن به «سرای دوست» و این رفتن «برای دوست» است و عوام به «نفس» رفتند و در و دیوار دیدند و خواص به «جان» رفتند و گفتار و دیدار دیدند و سرّ آن این است که (چنان که گفته شد) احکام نوعی تنزّل وجودی از عالم ملکوت‌اند، لذا پایبندی به آن و عمل کردن و انجام آن‌ها نیز به نوعی برای صعود به آن عالم است. لذا قصد و نیت شکل و جهت و نوع اعمال را روشن می‌کند، که اگر کسی قصد عروج و صعود به قرب حق را داشته باشد، اعمال او سرّی پیدا می‌کند و از جهت اهل معرفت گفته‌اند:^{۱۷} اگر کسی به قصد سیاحت و تجارت و مانند آن اراده حج کرده، چنین حجی «سیر الی الله» نیست و سرّی ندارد؛ زیرا

مهمترین سرّ حج سیر الی الله است و فرار از غیر خدا به سوی خدا است.

پس اگر کسی حج را به قصد تجارت یا شهرت و مانند آن انجام دهد، «فرار عن الله» کرده است نه «فرار الی الله».^{۱۸}

به هر حال، گذشتن از پوسته‌ها و رسیدن به مغز کار، دشوار است؛ هم‌چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: سخت‌ترین و دشوارترین چیز، که خدا بر خلق واجب کرده، کثرت ذکر خدا است. سپس فرمود: مقصودم گفتن: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، اگر چه این، خود ذکر است. مقصودم از ذکر خدا این است که در رویارویی با حلال و حرام، خدا را یاد آوری کند، که اگر طاعات خدا است به جا آورد و اگر معصیت حق است ترک کند^{۱۹} و فراوانی و کثرت ذکر خدا چنین است که بشر در طول شبانه روز، با هر آنچه روبه‌رو می‌شود از اعمال، «بایدها» و نبایدها است و باید دائم در ذکر و یاد حق باشد که اگر فرمان اوست انجام دهد و اگر نهی اوست ترک نماید.

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»، مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سواره بر شتران لاغر و راهوار، از راه‌های دور نزد تو بیایند. عبور از عمق دره‌ها و افق‌های ژرف و نا پیدای فلات‌های دور و طول سفر و راه دراز، هم مرکب راهوار مسافر را لاغر و تکیده می‌کند، هم مسافر را رنجور و خسته می‌نماید و سرّ آن این است که مسافر با طی این راه بلند و طولانی و پذیرفتن غربت، بداند که کمال یافتن هر چیز در غربت است؛ چون تمام

پدیده‌ها عدم بوده‌اند و شهر و دیار حقیقی تمام آن‌ها دیار و شهر نیستی و عدم است و نخستین مسکن و منزل همه پدیده‌ها، منزل «نفی محض» و «عدم خالص» است و روشن است تا آن‌ها در شهر عدم و ایستگاه نیستی عقیم بوده‌اند، در نازلترین و پایین‌ترین مرتبه نقص و کمبود بوده‌اند و چون از عدمستان و ایستگاه نیستی به غربتکده عالم وجود آمده‌اند، به انواع کمالات و اقسام سعادت نایل شده‌اند و این سرّ آن است که کمال حاصل نشود مگر با سفر و غربت.^{۲۰} و ماندن در دیار و وطن عدم، ماندن در ظلمت است و هیچ تاریکی و ظلمتی شدیدتر از ظلمت و تاریکی عدم نیست؛ زیرا چیز تاریک، بدان سبب تاریک نامیده می‌شود که چشم را توان دیدن آن نیست، هر چند خود موجود است اما برای بیننده وجود ندارد. پس هر چیزی که نه برای خود موجود است و نه برای دیگری، جز غایت ظلمت و تاریکی، نامی نمی‌توان بر آن نهاد و هر چیز که برای خود ظاهر نشود برای غیر نیز ظاهر نشود.

و هر چیزی به اعتبار حیث ذاتش عدم محض است و چون به اعتبار وجهی که وجود حق اول بر او سربان یافته توجه شود موجود دیده می‌شود^{۲۱} و از عدمستان به گلستان وجود سفر می‌کند و از ظلمت کده عدم به نور وجود راه پیدا می‌کند، و چون از آن عالم وارد عالم وجود شدند، همه خاک خالص‌اند؛ چنانکه منقول از علی علیه السلام است که فرمود:

فإن يكن لهم في أصلهم شرف

يفاخرون به فالطين و الماء

«اگر در بنیاد خود شرافتی سراغ دارند

که بدان بنازند، همانا آب و گل است.»
 و در این مرحله هر کس و هر چیز، به صورت آب و گل باقی بماند، در منزل اصلی و معدن نخستین مقیم گشته، به آن توجه و التفاوتی نشده است، و از آن، به وصفی از اوصاف کمال و نشانه‌ای از نشانه‌های جلال یاد نمی‌شود، و چون از این بارانداز و منزل و وطن هجرت کرد و با طبایع دیگر که نسبت به آن‌ها چون غربا است در آمیخت، آماده پذیرش اشاره «نفس رحمانی» و «عقول الهیة متعالیه» می‌شود و در نهایت، درهای فیض و فتوحات ربّانیه به روی او باز می‌شود؛ چنان که حق تعالی فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ «بار دیگر او را آفرینش دیگر دادیم، در خود تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان.»

پس، بعد از این، اقامتگاه دیگری است که صلب پدر باشد؛ چنانکه حق تعالی فرمود: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدُّ...»^{۳۳}

و اوست خداوندی که شما را از یک تن بیافرید، سپس شما را قرار گاهی است و ودیعت جایگاهی، تا آن قطره در آن اقامتگاه باقی است، آن را شیء «مستقر» نامند و چون از آن منزل به رحم مادر سفر کرد، انواع کرامت‌ها به آن می‌رسد و اقسام نعمت‌ها به آن واصل می‌شود. «مستودع» نامیده می‌شود؛ یعنی از انواع نعمت‌های دنیوی که «مادر» بهره‌مند می‌شود و ریشه جانش می‌گردد، تغذیه می‌کند و روشن است که تمام این خیرها در «سفر» برای او حاصل می‌شود.

به هر حال، «سفر» موجب بروز ظهور کمال است حتی «سفر» ظاهری در نشأه دنیوی؛ همچنانکه حضرت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام شریعت را در سفر اظهار کردند؛ یعنی پیامبر در هجرت از مکه به مدینه و امام در هجرت از مدینه به کوفه، تا چه رسد به سفر باطنی همچون مرگ که دروازه سعادت و سرآغاز خیرات و کرامات است و با آن به بزرگترین درجات و برترین نتایج می‌رسند و در حقیقت مرگ، خود سفری است از این جهان



بی محتوا، خالی و ویران.

لازم را به جا آورد تا مبدا کمبودی پیش آید و در نتیجه در راه، بدون زاد و توشه بماند و خود را در دام مرگ و تباهی اندازد.

سفر حج

و باید یاد آورد صحرای قیامت را که پهناورتر و هولناک و ترسناکتر است و به زاد و توشه نیازمندتر. پس آن کس که آهنگ قیامت و آخرت می‌کند، باید دل از خود مشغولی‌های دنیا فارغ کند و دلبستگی به تن و خواسته‌های شهوانی و آرزوهای خیالی را رها سازد و زاد و توشه معنوی خویش را از علوم حقیقی اثبات شده با برهانهای عقلی و فرزاندگی و اعمال شرعی واجب فراهم آورد.

و همچنانکه در سفر ظاهر، زاد و توشه‌ای که به زودی و سریع تباه می‌شود همراه نمی‌برد، چون می‌داند تباه می‌شود و پایدار و باقی نمی‌ماند، باید بداند زاد و توشه‌ای که در میانه راه سلوک در بیابان‌های مرگبار و ترسناک و تاریک تباه می‌شود، همراه نیاورد؛ از قبیل علوم باطل، اعمال شرک آلود و آمیخته با ریا و برخاسته از خُلق و خوی ناپسند.

احرام:

آنگاه که لباس احرام پوشید کفن را یاد آورد؛ همچنانکه لباس احرام با لباس پیشین او تفاوت دارد، کفن نیز دارای چنین تفاوتی است. گذر از گردنه‌ها و دیدن خطرها نیز باید یاد آور نکیر و منکر و عذاب قبر گردد که از لحد تا روز محشر گردنه‌های سخت و صعب و بیابان‌های تاریک و خطرناک و ترسناک وجود دارد که شرح آن نتوان گفت و همچنان که بیابان‌های راه حج را جز با راهنما نمی‌توان طی کرد، از بادیه‌های ترسناک و مرگ آفرین لحد تا محشر نیز نمی‌توان گذشت،

از آنجا که بروز و ظهور کمالات، در سیر و سلوک و سفر حاصل می‌شود و از این که قرآن نخستین ندای ابراهیم علیه السلام را برای حج گزاران بر پایه و اساس یک سفر دور و دراز، که از درون دشت‌های پهناور و عمق دره‌ها صورت می‌پذیرد، بنا نهاده است، حکایت از این دارد که حج در دامن یک سفر ظاهر می‌شود و اهل معرفت و عرفان در راز و رمز این سفر ظاهری، نکته‌ای باطنی گفته‌اند که به مواردی اشاره می‌شود:

۱. سفر ظاهری حج، از جهتی شبیه به سفر اخروی است و مقصود از آن، رسیدن به خانه خداست تا در نتیجه، وصول به صاحب خانه تحقق یابد.^{۳۲} و گفته‌اند: از عبرت‌های حج آن است که این سفر از وجهی بر مثال سفر آخرت است که در این سفر مقصد خانه است و در آن سفر خداوند خانه و در یکی فراخوانی بر «حج البیت» است و در دیگری فراخوانی برای دیدار با حق؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

۲. هنگام سفر حج، چون یاران و دوستان را وداع کند و آهنگ فراق و هجرت آنان را نماید، باید یاد آور لحظه‌های وداع آنان، در هنگام فرا رسیدن مرگ باشد.

۳. باید روزهای پیش از سفر حج، از کارهای خود و دلبستگی‌های منزل فارغ و آزاد شود و کناره‌گیرد و به تدبیر امور سفر بپردازد که مبدا کاستی در سفرش ایجاد گردد و بر او تباه شود.

۴. در فراهم آوردن زاد و توشه و مرکب، احتیاط



در گلو می شکست و نزدیک بود که از مرکبش بیفتد. عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، ناگزیر باید لبیک بگویی! فرمود: پسر ابو عامر! چگونه جرأت کنم بگویم: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» در حالی که بیم دارم خدای متعال در پاسخم بگوید: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ».^{۲۵}

طواف وسیعی:

هنگام طواف وسیعی باید روز قیامت را یاد آورد که چگونه مردم پیرامون پیامبر و امامان علیهم السلام می گردند

مگر با راهنمایی و چراغ علوم و دانش‌ها و با اعمال شریف و پسندیده.

تلبیه:

«لَبَّيْكَ» گفتن، به ندای خداوند پاسخ دادن است؛ خدایی که برتر از حرمت و زمان و مکان و منزّه از تغییر و دگرگونی است و هنگام «تلبیه» گفتن، باید اندیشه خویشتن را از همه امور دنیوی پاک و خالص گرداند و به توجه و تفکر در بارگاه الهی واداشت و با زبان عقل و قلب پاک، یکدل و یکرو پاسخ ندای حق را داد.

در متون حدیث و منابع

روایی شیعه آمده است:

سفیان بن عیینه گوید: وقتی امام سجاد علیه السلام به حج رفت و احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید، کسی گفت: لبیک نمی گویی؟ فرمود: می ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدِيكَ».

و چون لبیک گفت،

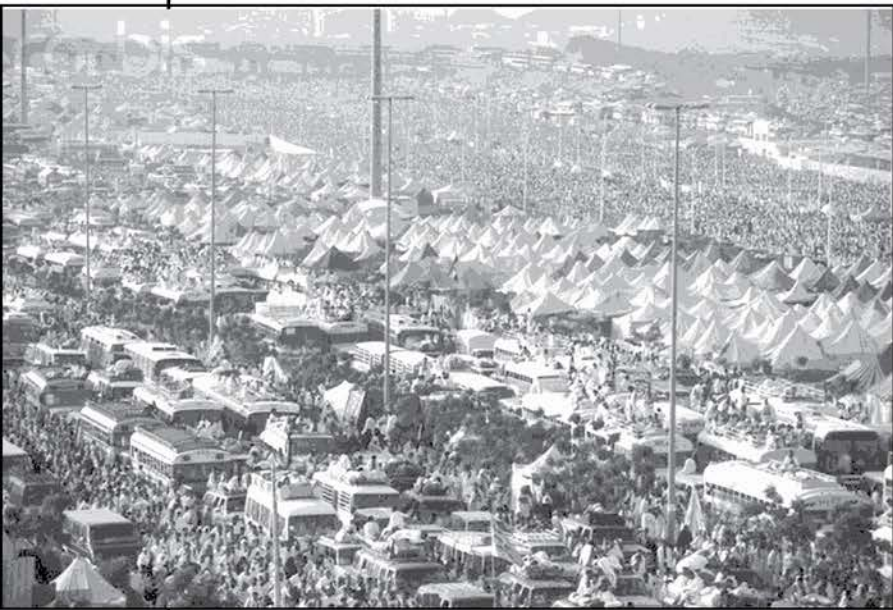
بی‌هوش شد و از مرکب افتاد. این حالت همچنان به او دست می‌داد تا آن که حج گزارد.^{۳۴}

مالک بن انس گوید: سالی با امام صاق علیه السلام به حج رفتیم، هنگام احرام، چون بر مرکب قرار گرفت، هر چه می‌خواست لبیک بگوید، صدایش

تا به ایشان بنگرند و شفاعتشان کنند.

وقوف به عرفات:

آنگاه که اصناف خلائق از گرداگرد جهان جمع می‌شوند و هر یک به زبانی متفاوت خدا را



سزای از اسرار حق

میقات

اصولنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی



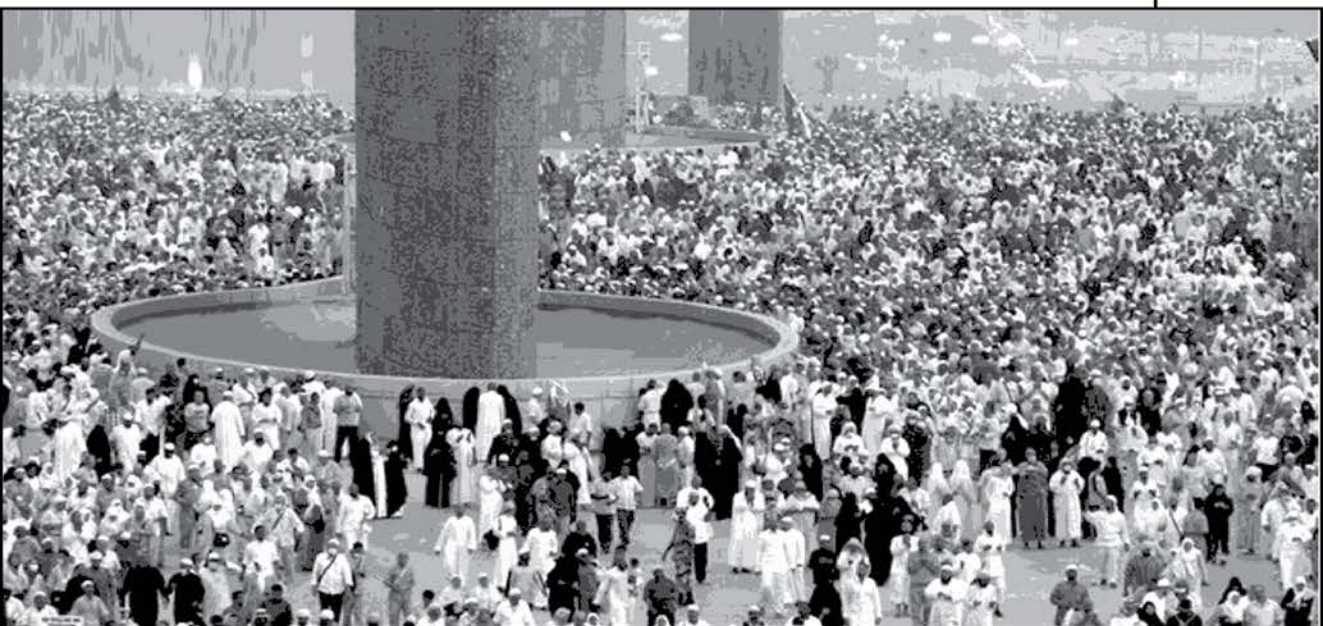


می‌خوانند و با عبارات طولانی و بلند دعا می‌کنند،
صحنه قیامت تداعی می‌شود.

رمی جمرات:

در رمی جمرات، زائر خود را برای قیامت آماده
می‌کند. آن گاه که شیاطین آرزوها و شهوت‌های
باطل و... و صفات زشت را از خود دور می‌کند تا
نفسش پاک گردد و آماده می‌شود برای صعود و
عروج به عالم عقول و رسیدن به درجات عالی و

هر یک از مردمان به کاری مشغول و در اندیشه
خود است. نیم‌نگاهی هم به پدر و مادر یا دوست
و فرزند و برادر نمی‌کند و بر همین قیاس است
وقوف به مشعر.



قربانی:

حاجی باید در قربانگاه محبوب‌ترین چیز خویش
را در راه محبوب مطلق قربانی کند و آن اشاره به
این است که نفس حیوانی خویش را فدای نفس
روحانی و الهی نماید؛ به گونه‌ای که گویا از پوسته
جسم خود بیرون رفته، مجرد شده و خود را از آن وا
رهانیده و نفس مجرد خدایی شده است و باطنش از
همه این وابستگی‌ها پاک و خالص گردیده است.

ورود به بهشت جاودان و باقی و حیات مَرّی.

تحلیل نساء، بعد طواف نساء:

حرام شدن برخی امور بر مُحْرَم، در حال احرام،
در سنت و شریعت، اشاره به آن است که آدمی تا
آنگاه که خدا را با صفات کمال و نشانه‌های جلال
نشناسد و نبوّت و معاد را درک نکند، حق ندارد بر
امور دنیایی روی آورد و هرگاه خدا و پیامبر و معاد را



شناخت، می‌تواند و مجاز است به تهیه ضروریات و امور منزل و جامعه پردازد، مگر امر نکاح و آمیزش با زنان.

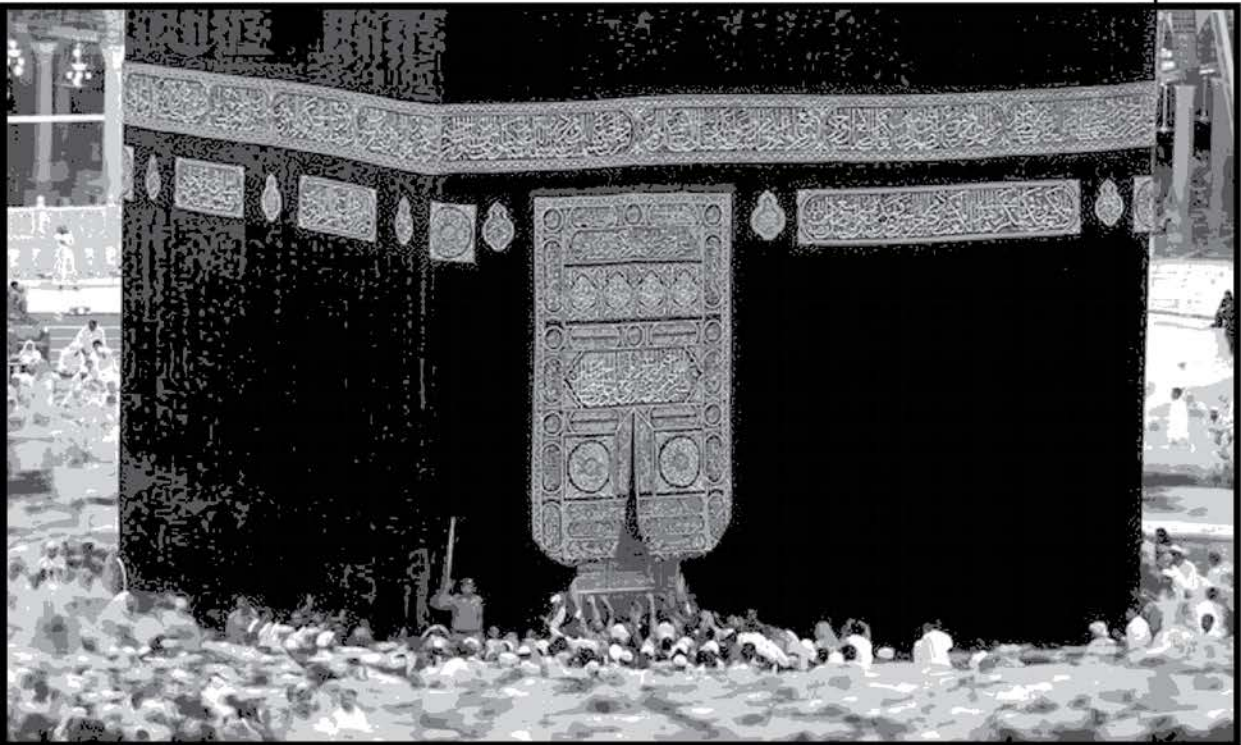
چون انسان‌ها ناگزیر از تدبیر زندگی و منزل‌اند، با شرایطی که دین حق بیان داشته؛ یعنی با انجام طواف نساء جایز می‌شود که به امر نکاح نیز پردازند.

سر دیگر:

ممکن است طواف نساء اشاره به این باشد که: چون حاجی هنگام احرام، با اقدام بر طاعات و عبادات، توجه به حق می‌کند، پس توجه و التفات به محسوسات هیولایی و لذت‌های دنیوی حرام می‌گردد و چون از حج و عمره فارغ گشت، به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند هر دو؛ دنیا و آخرت را مراعات کند؛ هم جانب عقل را و هم جانب حس را و به هر دو جانب توجه کند؛ زیرا در این هنگام، پرداختن به یکی، او را از پرداختن به دیگری باز نمی‌دارد، جز آمیزش جنسی که - قبل از طواف نساء - وقت مناسب آن فرا نرسیده است؛ چون امور شهوانی بیش از بقیه محسوسات، نفس را از عالم معقول به عالم محسوس می‌کشاند. پس لازم است بعد از تذکیه با اعمال حج و عمره، مجدداً نفس را با انجام طواف نساء تذکیه کند و در واقع طواف نساء «ایماء و اشاره به این است که آن‌گاه که نفس را با اعمال حج تزکیه کرد، نفس توان ضبط و حفظ هر دو جانب عقل و حس را پیدا کرده و با طواف نساء به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند عهده دار امر نکاح هم بشود.^{۲۶}

پی‌نوشت‌ها:

۱. از جمله نوشته‌هایی که به اسرار عبادت پرداخته‌اند، عبارت‌اند از:
 - * اسرار الأحكام، آقا نجفی (متوفای ۱۳۳۱ق.)
 - * اسرار البسمله، محمد مهدی تنکابنی
 - * اسرار الحج، احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ق.)
 - * اسرار حج، سید کاظم رشتی (متوفای ۱۲۵۹ق.)
 - * اسرار الحج، ابن ابی جمهور رحائی
 - * بهار اسرار حکم، ملا هادی سبزواری (متوفای ۱۲۱۲ق.)
 - * اسرار الزکات و الصوم و الحج، عبد الوحید استر آبادی
 - * اسرار الصلاة، جمال الدین حلی ۸۴۱
 - * اسرار الصلاة، میرزا جواد ملکی (متوفای ۱۳۴۴ق.)
 - * اسرار الصلاة، حضرت امام خمینی
 - * اسرار الصلاة شهید ثانی
 - * اسرار الصلاة علی اکبر کرمانی (متوفای ۱۲۷۰ق.)
۲. حکیم قائمی، رسائل عرفانی و فلسفی، تهران - شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ص ۱۲۲
۳. غزالی، مشکات الأنوار، ترجمه دکتر زین الدین کیانی نژاد، چ شرکت سهامی انتشارات، ۱۳۶۳، ص ۴۹
۴. ملاصدرا، شاعر، ترجمه بدیع الملک میرزا عماد الدوله، چ تهران، کتابخانه طوری، ص ۲۰۴
۵. حجر: ۲۰
۶. آل عمران: ۹۷
۷. برای خدا حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است و هر که راه کفر پیش گیرد بداند که خدا از جهانیان بی‌نیاز است.
۸. محمدی ری شهری، حج و عمره، جواد محدثی، چ انتشارات دارالحديث، صص ۸۸ و ۱۰۸
۹. بقره: ۲۱۰
۱۰. بقره: ۱۵۶
۱۱. شوری: ۵۳ «خداوند مرجع همه امور است.»



۱۲. امام قشیری، رساله قشریه، چ تهران، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ص ۴۸
۱۳. قطب الدین شیرازی، درة اللتاج، ط تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ص ۲۷
۱۴. روز: ۷
۱۵. بقره: ۲۰۰
۱۶. بو علی سینا، معراج نامه، ج ۲، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان مقدس رضوی، ص ۷۹
۱۷. غزالی، کیمیای سعادت، چ تهران، کتابخانه مرکزی، ج ۱، ۱۳۶۱
۱۸. آیت الله جوادی آملی، جرعه‌ای از صهبای حج، چ تهران، نشر مشعر، ص ۱۶۲
۱۹. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چ تهران، الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۲۰۰
۲۰. حج: ۲۷
۲۱. غزالی، شکوه الانوار، ترجمه دکتر زین الدین کیانی نژاد، شرکت انتشار، ص ۲۶-۲۷
۲۲. انعام: ۹۸
۲۳. غزالی، کیمیای سعادت، همان ملاک، ص ۱۹۴
۲۴. محمدی ری شهری، حج و عمره، ترجمه جواد محدثی، چ مؤسسه انتشارات دار الحدیث، ص ۲۷۳
۲۵. همان.
۲۶. حکیم قاننی، رسائل عرفانی و فلسفی، تحقیق سید محمد باقر حجتی، نشر شرکت انتشارات علمی فرهنگی، صص ۱۲۶-۱۲۲